

بررسی تأثیر وطن و استیطان در زکات نسبت به ابن السبیل و انتقال زکات به وطن دیگر از منظر فریقین

□ میرزاحسین عالمی زاده *

چکیده

این پژوهش به بررسی تأثیر وطن و استیطان در زکات با تأکید بر دو محور اصلی می‌پردازد:
۱. ابن السبیل: بررسی شرایط استحقاق ابن السبیل و نقش وطن در تعیین آن. در فقه امامیه، ابن السبیل کسی است که در شهر غیر از خود گرفتار عجز مالی گردد، هرچند در وطن اصلی توانگر باشد. اهل سنت نیز عموماً این دیدگاه را می‌پذیرند، هرچند در برخی مکاتب (مانند حنابله) قیودی بر مقدار نیاز او و امکان بازگشت به وطن ذکر کرده است.
۲. انتقال زکات: در فقه امامیه اصی بر مصرف زکات در بلد وجوب است و نقل آن به بلد دیگر بدون ضرورت، مکروه یا ممنوع دانسته شده است. در مقابل، اکثر فقهای اهل سنت جواز نقل زکات را به شرط رعایت مصلحت یا وجود مستحقان در وطن دیگر تجویز کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که هر دو مذهب بر نقش محوری وطن و استیطان تأکید دارند، اما در دایره‌ای استحقاق ابن السبیل و حکم نقل زکات، اختلافاتی مشاهده می‌شود که ناشی از تفاوت مبانی اصول و روایی آنان است.
کلیدواژه‌ها: وطن، استیطان، زکات، ابن السبیل، فریقین.

مقدمه

زکات به عنوان یکی از ارکان مهم اقتصادی و اجتماعی در شریعت اسلام، نقشی بنیادین در تأمین عدالت اجتماعی، حمایت از نیازمندان و ایجاد توازن در توزیع ثروت دارد. یکی از مباحث دقیق و پر کاربرد در فقه اسلامی، بحث از مصرف زکات و تعیین مستحقان آن، علاوه بر جنبه‌های عبادی، واجد آثار اقتصادی و اجتماعی است. در این میان، دو مفهوم «وطن و استیطان» نقشی اساسی در تعیین محدوده‌ای مصرف زکات و نیز شمول عنوان «ابن السبیل» ایفا می‌کنند. چراکه ابن السبیل، به عنوان یکی از اصناف هشت گانه‌ای مستحق زکات، تنها در صورت فقدان امکان بهره‌مندی از مال در وطن خویش، مشمول حکم می‌شود. همچنین مسئله‌ای جواز یا منع انتقال زکات از یک وطن به وطن دیگر، بستگی به جایگاه وطن و استیطان در فقه دارد. از سوی دیگر، اندک اختلافات فقهی میان فریقین (امامیه و اهل سنت) در خصوص مفهوم وطن، شرط استیطان، و نیز جواز نقل زکات، نشان می‌دهد که این مبحث علاوه بر اهمیت نظری، در مقام اجرا نیز اثر گذار است. این تحقیق می‌کوشد با بررسی آرای فریقین، ابعاد فقهی مسئله را روشن ساخته و نقاط اشتراک و افتراق را تبیین نماید.

مفاهیم

قبل از این که وارد بحث در یک موضوع مد نظر شویم اول باید از مفاهیم که در موضوع وجود دارد تعریف شود؛ زیرا بعضی مفاهیم بدون تعریف سرحات ندارد و بعد به ادامه مطلب خواهیم پرداخت. بنا بر این مفهوم وطن لغتاً و اصطلاحاً به این شرح است:

وطن در لغت: الْوَطْنُ بفتح الواو و الطَّاءِ مَكَانُ الْإِنْسَانِ وَمَحَلُّهُ وَ مَنْزِلُ الْإِقَامَةِ، وَ يُقَالُ لِمَرْبِضِ الْغَنَمِ وَالْبَقَرِ وَالْإِبِلِ: وَطَنٌ، وَ هُوَ مُفْرَدٌ، جَمْعُهُ أَوْطَانٌ (المغرب فی ترتیب المعرب مادة: «وطن»)، والقاموس المحيط نفس المادة، والصحاح فی اللغة نفس المادة، المصباح المنیر مادة: وطن. ابن منظور: لسان العرب: ۴۵۱/۱۳، ماده وطن، و فروزآبادی: القاموس المحيط ۲۷۶/۴؛ یعنی وطن به فتح واو و طاء مکان انسان و جایگاه او و منزل اقامت را گوید، و به محل خوابگاه گوسفندان و گاو، و شتر نیز وطن گفته می‌شود. وطن لفظی است مفرد، و جمع آن اوطان است.

وطن در اصطلاح: يطلق الوطن فى اصطلاح اهل العلم و يراد به: « منزل الاقامة الانسان و مقرّه، ولد به أو لم يولد» و زاد بعض العلماء: «الذى نوى التّعيّش به، والاقامة به».

قال الكاسانى فى تعريف الوطن الاصلى: «وهو وطن الانسان فى بلدته أو بلدة أخرى، اتّخذها داراً و توطّن بها مع اهله و ولديه، وليس من قصده الإرتحال عنها بل التّعيّش بها (بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع ۴۳۴/۱، والبحر الرائق شرح كنز الدقائق: ۱۴۷/۲، والفتاوى الهندية: ۱۴۱/۱).

و قال الجرجانى: «الوطن الاصلى هو مولد الرجل و البلد الذى هو فيه، و وطن الاقامة موضع ينوى أن يستقر فيه خمسة عشر يوماً أو اكثر من غير أن يتخذها سكناً» (التعريفات: ۳۲۷).

و زاد بعضهم على هذا المعنى ان الوطن الاصلى هو البلدة التى تأهل بها الشخص. قال ابوالبقاء الكفومى: «الوطن هو منزل الاقامة، و الوطن الاصلى مولد الانسان او البلدة التى تأهل فيها» (الكليات: ۱۵۱۲، و المبسوط ۲/۲۳۷، وفتح القدير ۲/۴۴، و الدر المختار ۲/۱۴۱، و مواهب الجليل: ۲/۱۴۹، و شرح منتهى الارادات ۱/۲۹۴، و كشف القناع ۱/۵۱۰)؛ و وطن در اصطلاح فقها با عباراتى مختلف ذکر شده است: وطن عبارت است از منزل اقامت انسان و قرار گاه او که در آن جا متولد شده باشد يا اين که متولد آنجا نيست ولى منزل خود بعدا قرار داده باشد، که نيت زندگى با اقامت در آنجا داشته باشد. (الوطن و الاستيطان: ۱/۳۲) و خانه‌اى در آن جا آماده کرده باشد که بازن فرزندش در آن جا زندگى کرده باشد و قصد کوچ کردن را نداشته باشد (بدائع الصنائع فى ترتيب الشرايع ۱/۴۳۴، و الفتاوى الهندية ۱/۱۴۱) و وطن اقامت جاى است که نيت کرده باشد ۱۵ روز به بالا در آن مکان مستقر شود بدون اينکه جاىگاهى براى خود آماده کرده باشد (التعريفات: ۳۲۷) نيت کردن براى وطنيت اثر خاص خودش را دارد چه نيت دائم يا نيت موقت؛ شرط وطنيت همراه بانيت آن است. (الفواكه الدوانى: ۳/۱۶۸، و حاشيه الصاوى على الشرح الصغير: ۱/۴۹۶، و مواهب الجليل: ۵/۱۹۲، و معجم لغة الفقهاء: ۶۶) بعضى فقها مکان و محل ازدواج را نيز وطن اصلى شمرده اند، اين نظر ابوالبقا کفومى است (الكليات: ۱۵۱۲، و المبسوط: ۲/۲۳۷، و كشف القناع: ۱/۵۱۰).

فقهاى شيعه فرمودند: اهل لغت وطن را محدود کرده به منزل که انسان در آن مقيم باشد يا

مکانی که در آن آمد شد داشته باشد بعد از خارج شدن از آن جا، و خوابگاه حیوانات را نیز به همین جهت که هر صبح از اصطبل‌های خود خارج شده و شامگاه بر می‌گردد، تلقی نموده‌اند و ابوالبقا وطن را به محل تولد یا شهری که زن اختیار نموده‌اند، محدود کرده است و حال آن که هیچ‌یک از این اضافات والحقاقات در معنی وطن شرط نیست و آن چه در وطنیت وطن شرط است علاقه‌ای است که بین انسان و آن مکان سبب می‌شود و علائق به خاطر احوال انسان مختلف می‌باشد. که به طبیعت احوال هر کدام از اشخاص، یا نشأ و نمو و یا محل تولد است که رشد و نمو و بزرگ شده‌ای آن جاست. چه بسا هنگامی که انسان مسقط رائش را ترک نموده و بخاطر بهتر زیستن جای دیگر را انتخاب می‌کند و بهتر زیستن سبب می‌شود که او وطن جدید را انتخاب کند (ضیاء الناظر: ۲۲۴-۲۲۵) و به عبارت دیگر انتزاع مفهوم وطنیت از یک مکان به لحاظ اعتبارات و حالات سابقه که آن مکان ولادت او و اجداد او بوده نیست و هم چنین به لحاظ اعتبارات و حالات لاحق که او عزم اقامت در جای دارد تا هنگام مرگ او یا مدت زمانی طولانی هم نیست؛ بل که مفهوم وطنیت حکایت از علاقه و اضافه فعلیت بین شخص و مکان مخصوص به حسب وضع فعلی اوست که حالا اراده کرده است و کماکان معنای لغوی وطن هم حکایت از وضعیت فعلی هر شخص دارد و در نظر داشت وضع فعلی فرق ندارد که مکان آبا و اجداد شخص باشد یا محل شغل و تحصیل در جای باشد یا بخاطر آب و هوای منطقه‌ای که با طبع حال شخص سازگار است، باشد یا بخاطر سیره و رفتار اهل یک منطقه که مناسب با طبیعت روحی شخص باشد، که نسبت به آداب و رسوم آن سازگار است مناسب است، می‌باشد. (البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر: ۱۹۱-۱۹۲) پس در انتزاع مفهوم وطنیت وضعیت فعلی هر انسان مراد است، نه آنچه که قبلاً بوده است و نه آنچه بعداً قصد دارد، باشد.

در اصطلاح معاصر از اهل سنت مفهوم وطن؛ در اصطلاح سیاسیون هر مملکت این است که: شخص خود را باکسانی که در یک شهر ساکن است، مرتبط سازد و در اثر انتماء (یعنی حشر و نشر) با آنها جز جنسیت آن شهر بگردد (معجم المصطلحات السیاسیه ماده «وطن») پس منظور از وطن در مورد بحث وطن اختصاصی است که شخص در آن متولد و پرورش یافته است، یا فقط در آن جاپرورش یافته است.

وتعاریف مردم از وطن در عصر حاضر در رابطه باجنسیت، حاصل می‌شود و آن وحدت متماسکه در بنای وطن عام که با اسلامیت گره خورده محدود می‌شود، و محدود به حدود جغرافیایی نیست.

نتیجه بحث، بنا براین امکان دارد وطن به دو اصطلاح اطلاق شود: وطن عام و وطن خاص. وطن عام: مراد وطنی است که طائفه‌ای از مردم در آن زندگی می‌کند و هم وطنان زیادی در آن جاست باهم نشا و نمو کرده از یک جنس به حساب آمده و آنها با یک عقیده متحد است این کاملترین صورت وطن است.

وطن خاص: مراد وطنی است که سر زبان فقهاست یا یک اقلیم خاص است که شخص در آن جا مقیم است، و داخل وطن کبیر است؛ مثل پایتخت که داخل مملکت است که نوعاً انتقال یافتن از آن جا به یک اقلیم دیگر یک نوع انتقالی است که جمله‌ای از احکام فقهی بر آن مترتب می‌گردد. (الوطن والاستیطان ۳۳/۱)؛ یعنی محاسبات قصر تمام نماز روزه و سایر احکام شرعی فقهی به این وطن خاص مرتبط است. که تأثیر وطن نسبت به آن یکی از احکام خمس را دارد؛ مثلاً همین زکات بر فرد متمول در وطن حرام است. اما اگر مسافر شد در سفر بی بضاعت شد با این که در وطن متمول است ولی می‌تواند از زکات به اندازه که به وطن برسد گرفت و آن اندازه زکات حلال است. نقل زکات از وطن به وطن دیگر فقها نظراتی نسبت به احکام؛ کراهت مستحب و جوب و مصلحت را دارد.

استیطان در لغت: اتخاذا المكان وطناً؛ وَطَنَ بِالْمَكَانِ او الْبَلَدِ يَطْنُ و اوطنَ اقامَ به، و اوطنَهُ وَ وَطَنَهُ و استوطنَهُ اِتَّخَذَهُ وَطْناً، ای: محلاً و مسکناً یقیم فیہ. (القاموس المحيط، مادة: «وطن» و تاج العروس نفس مادة)، والسين زائدة للتأكيد (شرح الخرشى ۷۴/۲)؛ یعنی استیطان به معنای انتخاب کردن و قراردادن جایی به عنوان محل سکونت دائمی یا طولانی مدت است. این عمل، محل را به منزله‌ای وطن فرد در می‌آورد، یعنی جایی که او در آن زندگی می‌کند، و مسکن دارد و زندگی خود را در آنجا سامان داده است. ولغات مختلفی مانند «وطنه»، «اوطنه»، و «استوطنه» همگی بر همین مفهوم تاکید دارد که نشان دهنده‌ای نوعی پیوند و وابستگی بین فرد و محل سکونت اوست. این اتصال به محل اقامت به اندازه‌ای است که می‌توان آن مکان را به عنوان وطن وی در نظر گرفت.

معنای اصطلاحی استیطان: نیز نسبت به این معنا فقها عباراتی مختلفی را به کار برده است: بعضی ایشان فقط حال و نیت شخص را معتبر دانسته، و بعضی دیگر حال مکان را معتبر دانسته برای استیطان. علمای مالکیه حال و نیت شخص را برای استیطان شرط دانسته «الاستیطان، هو الاقامة بنية تأیید» (مواهب الجلیل: ۱۹۲/۵، والفواکه الدوانی ۱۶۸/۳)؛ یعنی استیطان عبارت است از مقیم بودن با قصد و نیت همیشگی. و عبارت فقهای که برای استیطان مکان را معتبر می‌دانند چنین است: «وكونه صالحاً للمعيشة، فقال صاحب شرح الكبير: «والاستیطان الاقامة فی قرية مبنية بما جرت به العادة بالبناء به، من حجر او طین او لبن او قصب او شجر او نحوه، فلا يضعنون عنها صيفاً ولا شتاً» (الشرح الكبير: ۱۷۰/۲)؛ یعنی شرط مکان مورد استیطان، طبق عادت و عرف باشد؛ بنا داشته باشد از خشت آجور و سنگ و گل، با پوشش چوب، نی و غیره... و مکانی نباشد مثل چادر نشین‌ها که در تابستان و زمستان از آن جا کوچ می‌کند؛ استقراریتش دائمی باشد، نه شتائی و صیفی. استیطان در اصطلاح فقهای شیعه وطن اتخاذی است که آن جا را مقر دائمی خود قرار داده باشد (الصلاة: ص ۴۳۱، وضیاء الناظر: ۲۲۴-۲۲۵) که اقتضایی فعلی شان او را وادار کرده است. اگر جای را مدتی طولانی که اقامت دراز مدت باشد نیز تعبیر شده است و وقت قرار دادن برای استیطان، ضرر نمی‌رساند (البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر: ۱۹۱-۱۹۲)

نتیجه: این شد که؛ استیطان مشتمل بر دو شرط اساسی است: اول نیت اقامت بر وجه همیشگی و دائمی. دوم: مکانی باشد که وطن قرار دادن آن طبق عادت عرف باشد، که صلاحیت زندگی را داشته باشد. (الوطن والاستیطان: ۳۵/۱). و بنا بر این استوطن اگر مدت زمانی طولانی را قاصد باشد، مثلاً: ۱۰ سال یا ۱۰۰ سال، هم اخذ وطن شده است. با قرار دادن این مدت اتخاذ وطن کرده باشد.

ابن السبیل لغةً

ابن السبیل هو المسافر الذی یجتاز من بلد الی بلده وانما قیل له: ابن السبیل؛ لملازمته له، كما قال لطیر الماء: ابن الما لملازمته اياه، ولرجل الذی أتت علیه الدهور: ابن الايام واللیالی والازمنه. (مقایس اللغة: ۲۸۳/۱، تفسیر طبری: ۳/۳۴۶)

النهائية في غريب الاثر: ۲/۸۴۶)؛ یعنی ابن سبیل از نظر لغوی: مسافری است که از شهری به شهر دیگر می‌رود. و به او ابن سبیل گفته می‌شود؛ به خاطر ملازمت او با راه، همان طوری که به مرغ آبی ابن الماء گفته می‌شود بخاطر ملازمت او با آب، و همچنان به مردی که دوران‌ها بر او گذشته است، ابن الایام (پسر زمان) و ابن الایام واللیالی والازمنه (پسر شبها و دوران‌ها) می‌گویند.

این جمله توضیح می‌دهد که واژه‌ای ابن سبیل، یعنی (پسر راه) چگونه از نظر لغوی شکل گرفته است. این واژه به معنای تحت اللفظی نیست، بلکه کنایه از ملازمت مسافر با راه و سفر است. مانند ترکیب‌های «ابن الماء» و ابن الایام واللیالی والازمنه» که در آنها ابن به معنای پسر نیست، بلکه نشان دهنده‌ای ملازمت و پیوستگی است. یعنی همان طوری که ابن الماء به آب ملازمت داشته و پیوستگی دارد «ابن السبیل» هم به مسافری اطلاق می‌شود که ملازم راه و سفر است. این توضیح وجه تسمیه این اصطلاح را روشن می‌کند.

زکات

یکی دیگر از واژه‌گانی که نیاز به تعریف دارد واژه‌ای زکات است. بنا بر این برای تعریف این واژه از دو لحاظ نیاز به تعریف دارد:

زکات در لغت: الطهارة والتَّمو. (معجم فقه الجواهر: ۳/۱۴۲)؛ زکات در لغت به معنای پاک‌ی و نمو است. بعضی فقها این گونه تعبیر نموده: «النمو والبركة والزيادة الخیر (مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل: ۲/۲۹۳)؛ در این تعریف، برکت و زیادت خیر را اضافه نموده است. و دلیلی را که ذکر نموده از قرآن کریم «قد افلح من زکاهها»؛ یعنی همان طهارت و پاکیزگی است که در تعریف اول نیز لفظ طهارت آورده شده است.

وهی اما مصدر زکی کرضی إذا نما، أو زکی إذا طهر، أو اسم مصدر لباب التفعیل (کتاب العین: ج ۵/۳۹۴، لسان العرب: ج ۱۴/۳۵۸، مجمع البحرین: ج ۲/۲۸۳)؛ یعنی زکات، یا مصدر زکی (مانند رضی) به معنای رشد و نمو کردن است، یا مصدر زکی به معنای پاک شدن است، یا این که اسم مصدر برای باب تفعیل می‌باشد؛ به معنای تزکیه به شمار می‌آید.

اما در اصطلاح شرع مقدس اسلام زکات عبارت است از: اسمی که در جزء از مال مزگا، قرار داده شده است. و در اسلام به عنوان یکی از ارکان پنج‌گانه ی دین شناخته می‌شود. این یک نوع مالیات اسلامی است که بر اموال مشخصی که به حد نصاب؛ یعنی مقدار معینی برسند، واجب می‌شود. شرط اصلی برای وجوب زکات، رسیدن مال به میزان مشخصی است که به آن "نصاب" می‌گویند. این میزان برای هر نوع مال متفاوت است. علم به وجوب آن برای غیر اهل سنت (اهل اسلام) ضروری است، و منکر آن کافر است. (مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل: ۲/۲۹۳).

و در لسان فقهای ما به اصطلاحات مختلفی ذکر شده است؛ «زکات اسم حقی است که در مال واجب می‌شود (المعتبر، والتذکره...))»؛ صدقه‌ای که مقدار آن تعیین شده، با اصل شرع آغاز می‌شود» (الدروس والمسالك...) «صدقه‌ای است که بالاصاله متعلق به نصاب است (کنزالعرفان...))؛ «مقدار معینی است که در مال یا در ذمه ثابت می‌شود (البیان...)» و در تعابیر دیگر آمده است: زکات اخراج بعضی مال است، بخاطر نمو و با برکت ماندن باقی از اموال (معجم فقه الجواهر: ۳/۱۴۲). و در عرف شرع مقدس اسم از برای حقی است که در نزد اهل شرع معروف است، و با صریح کتاب و سنت متواتره در نزد اهل شرع ثابت است؛ به دلیل: «وخذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها وصل عليهم ان صلاتك سكن لهم واللّٰهُ سميعٌ عليمٌ» (سوره توبه/۱۰۳) این واضح‌ترین آیه شریفه‌ای است که در تشریح زکات به کمک اخبار، وارد شده است. و در صحیح عبدالله بن سنان، از امام صادق «عليه السلام» در باره نزول این آیه زکات «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها» که در ماه رمضان نازل شد، رسول خدا منادی را دستور داد در بین مردم ندا کند؛ که خداوند تبارک و تعالی زکات را بر شما واجب کرد، همان طور که نماز را بر شما واجب کرد. پس وجوب زکات از ضروریات دین است و دیگر طول دادن کلام در این باب وجهی ندارد. (فقه الصادق، ج ۱۰، ص ۷-۸).

مطلب اول ابن سبیل

تأثیر وطن واستيطان برابن سبیل؛

مطلب اول: تأثیر وطن و استیطان در مورد ابن سبیل

مراد این است که وطن در بسیاری از احکام، چه مثبت و چه منفی، تأثیر بسزایی دارد. از جمله این تأثیرات، تأثیر آن در مباحث زکات است. و شاید بارزترین مسئله این بحث، تأثیر وطن در مورد کسی باشد که از وطن خود خارج شده، راهش براو بسته شده، و در سفر تمام مال خود را از دست داده و به ابن سبیل (مسافری بضاعت) تبدیل شده است. در این صورت، شارع مقدس برای چنین کسی واجب کرده است که از زکات سهمی بگیرد، با وجود اختلاف نظر اندکی در تعیین مقدار آن.

نکته مهم این است که ترک وطن و گرفتار شدن به این وضعیت، تأثیر زیادی در حکم شرعی او داشته است، تا جایی که او را از هشت گروه مستحق در یافت زکات قرار داده است. (الوطن والاستیطان: ۱/۱۹۵)، و خلاصه اقوال فقهای ما در باره اثر وطن و استیطان در زکات، در مورد ابن السبیل این است: محقق حلی در شرایع الاسلام فرمودند: ابن السبیل کسی است که در غیر وطنش مانده و دست رسی به مال خود ندارد؛ معیار فقدان دسترسی در محل اقامت است. (شرایع الاسلام: ۱/۱۵۰) شهید اول در اللمعة الدمشقیة: وطن اصلی شرط نیست، بلکه ملاک نیازمندی در بلد غیر وطن است. (روضه البهیة... محشی کلاتر ۲/۴۹) صاحب جواهر تأکید دارد که: ابن السبیل فقط در غیر وطن محقق می شود و در وطن خودش اگر پول همراه نداشته باشد ابن السبیل محسوب نمی شود (جواهر لالکلام ۱۵/۳۷۲)، امام خمینی در تحریر الوسیله: وطن اصلی و اتخاذی هر دو ملاک اند؛ اگر شخص در این دو نوع وطن باشد، ابن السبیل براو صدق نمی کند، ولی در سفرهای خارج از آن، استحقاق دارد (تحریر الوسیله ۱/۳۳۸) این جمله بیانگر اختلاف نظر میان فقها در تعریف دقیق ابن سبیل است. برخی فقها او را مسافری می دانند که در سفرش گرفتار شده و راه باز گشتش قطع شده است. به این فرد، به اندازه کافی کمک مالی می شود تا بتواند به وطن خود باز گردد. این نظر، نظر اکثریت فقهای مذاهب سه گانه و فقهای شیعه است. یعنی این ها معتقدند که فقط مسافری در سفرش مانده و نیازمند کمک برای باز گشت است، ابن سبیل محسوب می شود. و مشهور فقها فرمودند؛ ابن سبیل به کسی که توان قرض گرفتن یا با فروختن از اموال که دارد را، ندارد نیز گفته می شود. به عبارت

واضح تر این که امکان قرض گرفتن نیست و از طرفی مالی با خود دارد ولی فروخته نمی‌شود تا صرف راهش کند (فقه الصادق ۱۰/۳۲۶) از نظر مشهور فقهای شیعه این مطلب پذیرفته است. نکته مهم: این است که این فقط یکی از دیدگاه‌های موجود است و دیدگاه‌های دیگر نیز وجود دارند مثل این نظر. ابن سبیل در نزد ما، نیازمندی که در شهر خود نیست (ارشاد الازهران: ۴۲/۱)،

دلیل این‌ها این است که: خدواند حکم را معلق کرده بر راه مانده بودن، و اگر راه مانده نباشد حتی مسافرم باشد این حکم او را شامل نمی‌گردد؛ و همچنین ابن سبیل بودن بر کسی که عزم سفر گرفته باشد نیز صدق نمی‌کند؛ چون صرف اینکه هم غم او مسافرت باشد بدون فعل (راه افتادن) باشد. حکم سفر بر او ثابت نمی‌شود. پس ابن السبیل؛ جز غربت، و بر کسی که در وطن است، فهمیده نمی‌شود.

القول الثانی: انه يشمل الغریب المنقطع، والمنشی للسفر، من بلده، فیدفع الیهما ما یتحتاجان الیه لذهابهما و لعودهما، وهو المشهور من مذهب الشافعیه. (المجموع: ۶/۲۱۵، و روضة الطالبین: ۲/۳۲۱)؛ دلیلهم: ان ابن السبیل حقیقه فی المجتاز، مجاز فی المنشی، فیعطى منشی السفر قیاساً علی المجتاز بجامع احتیاج کل منهما لنفقات السفر؛ لان مرید السفر محتاج الی اسبابه.

قول دوم شامل غریب بی بضاعت و کسی که برای سفر از وطن و خانه خود بیرون آمده است. این جمله بیانگر دیدگاه دوم در تعریف «ابن السبیل» است که در مذهب شافعی رواج دارد. برخلاف قول اول که فقط مسافری را که در سفرش مانده و راهش بسته شده شامل ابن السبیل می‌دانست، این قول دامنه‌ای ابن السبیل را گسترده تر می‌کند. این دیدگاه، علاوه بر مسافر گرفتار در سفر، شامل دو دسته می‌شود:

۱. غریب منقطع: غریبی که در سرزمین بیگانه گرفتار مانده هیچ وسیله‌ای برای بازگشت ندارد.

۲. منشی للسفر: کسی که از وطن خود برای سفر بیرون آمده، اما توانایی مالی برای ادامه‌ای سفر و بازگشت به وطن را ندارد.

در این دیدگاه به هردو گروه باید به اندازه‌ای کمک شود که بتواند به مقصد خود برود و به وطن خود باز گردند. بنا براین مذهب شافعی تعریف جامع تری از ابن السبیل ارائه داده نسبت به آنچه که در مذاهب، حنفی، مالکی، و حنبلی و فقهای شیعه رایج است.

دلیل شان این است که ابن السبیل در معنای حقیقی خود به کسی گفته می‌شود که در سفر گرفتار مانده است، و در معنای مجازی به کسی که برای سفر از وطن خود خارج شده است. بنا براین به کسی که برای سفر از دیارش بیرون آمده است، به قیاس با کسی که در سفر گرفتار شده است، کمک داده می‌شود؛ زیرا جامع (نقطه مشترک) هردوی آنها نیاز به هزینه‌های سفر است؛ چرا که کسی که قصد سفر دارد به وسایل و هزینه‌های آن نیاز مند است. «وضوح فساد دعوی صدقه علی من اراد انشاء السفر المحتاج الیه ولا قدرة له علیه» (معجم فقه الجواهر: ۲۲۱/۳، وفقه الصادق: ۳۲۶/۱۰، و تعالیق مبسوطه: ۱۸۳/۶)؛ یعنی این نظر دوم واضح الفساد است بر کسی که اراده و انشاء سفر بکند اما و قدرت به سفر کردن را نداشته باشد مسافر گفته نمی‌شود چگونه ابن سبیل بودن بر او صادق باشد.

این جمله توضیح می‌دهد که چرا برخی از فقها (شافعی‌ها) تعریف گسترده تری از ابن السبیل دارند. آنها استدلال می‌کنند که ابن السبیل در معنای اصلی و لغوی، به مسافری اطلاق می‌شود که در میانه‌ای راه گرفتار شده و نیاز مند کمک است. اما به طور مجازی، این مفهوم یک ویژگی مشترک دارند: هردو به هزینه‌های سفر نیاز دارند. به همین دلیل، فقهای شافعی معتقدند که به هردوی آنها باید کمک شود، زیرا نیاز آنها به هزینه‌های سفر، شباهت کافی برای شمول در مفهوم ابن السبیل دارد. در واقع، این استدلال بر اساس قیاس و تشابه نیاز هردو گروه استوار است.

مطلب دوم نقل زکات از یک وطن به وطن دیگر

در بدوی نظر وقتی دقت می‌کنیم، می‌بینیم انتقال زکات (بردن زکات از جای به جای دیگر) به خود وطن شخص ارتباط جدی و مستقیم ندارد. مگر این که معنای وطن را گسترده تر بگیریم و بگویم منظور از وطن، جایی است که مال در آنجا زکاتش واجب شده است. در این صورت،

وطن در واقع «وطن مال» است نه وطن صاحب مال. این برداشت دوم البته یک نوع استفاده مجازی و غیر دقیق از واژه وطن به حساب می‌آید؛ یعنی اگر وطن را فقط محل زندگی فرد بدانیم، انتقال زکات به آن ربط ندارد. ولی اگر وطن را محل پیدایش و وجوب زکات مال بدانیم، می‌توان گفت ارتباط وجود دارد، اگرچه این تعبیر کمی مجازی است. (الوطن والاستيطان: ۱/۱۹۵).

توجیه مطلب این است که؛ زکات گاهی برای شخص در یک شهری واجب می‌شود که آنجا وطن او نیست و اراده دارد که این مال را به وطن اصلی خود یا در یک شهر دیگر انتقال دهد، در این صورت این مسئله هیچ ربطی به وطن شخص ندارد، این مربوط به وطنی است که زکات در آن جا واجب شده است، این را امکان دارد که وطن زکوی نام گذاری کنیم یا موطن و جایگاه مال آنطوری که بعضی معاصرین نام نهاده است (حاشیه قلیوبی: ۲۰۴/۳) در صورت انتقال، زکات به کسی داده شود که در زمان وجوب زکات در آن محل نبوده است؛ فرقی ندارد که آن شخص از اهالی آن محل باشد یا از جای دیگر، و هم چنین تفاوتی ندارد که زکات را از محل خارج کرده باشند یا آن شخص بعد از زمان وجوب به آن محل آمده باشد. (حاشیه قلیوبی ۲۰۲/۳). نظر فقها راجع به جواز انتقال زکات از موضع که زکات واجب شده و عدم جواز انتقال مختلف است (مستند الشیعه ۳۵۲/۹)، ادامه مطلب از نظر فقهای اسلام به این شرح است:

نقل دادن زکات سه صورت دارد:

صورت اول: این که زکات بر اهل بلدی واجب شود که همه هم وطن اصلی‌اند یا مستوطنین‌اند در آن محل و تمام اموال و دارایی‌شان هم در این محل باشد و پس از آن با یک انگیزه‌های قصد دارند زکات در خارج این محل پردازند.

صورت دوم: این که زکات بر مسافرینی واجب شود که اموال‌شان هم با خودشان همراه است، و پس از آن اراده دارد که زکات را با خود‌شان به وطن اصلی ببرند.

صورت سوم: این که زکات بر شخصی واجب شود که او در وطن خود باشد و مال او در وطن دیگر باشد.

محل درگیری نزاع در دو صورت اول و دوم است به این گونه:

اولاً: اهل علم همه اتفاق نظر دارند بر این که هنگامی که زکات در منطقه‌ای اضافه بیاید از

نیاز مندان آن محل جایز است انتقال دادنش؛ بلکه قولی هم قایل به وجوب نقل دادن از آنجا به جای دیگر شده‌اند. (الاحکام القرآن للجصاص ۱۳۶/۳، و القوانین الفقهیه/۱۲۸). نظر فقهای شیعه؛ شیخ مفید، شیخ طوسی در مبسوط: اصل، مصرف در بلد وجوب است؛ نقل در غیر بلد وجوب مکروه است مگر برای اولویت و نیاز بیشتر (المبسوط/۱۲۵۲)، محقق حلی در شرایع الاسلام: ترجیح مصرف در بلد، اما با وجود مستحق در شهر دیگر، نقل اشکالی ندارد (شرایع الاسلام/۱۵۰۱)، صاحب جواهر، در جواهر: نقل زکات را خلاف احتیاط می‌داند مگر در صورت فقدان مستحق در بلد (جواهرالکلام/۳۷۲/۱۵)، امام خمینی در تحریر الوسیله: وجوب مصرف در بلد، مگر در موارد خاص مثل نبود مستحق یا اهم بودن مصرف در بلد دیگر (تحریر الوسیله ۳۴۳/۱)؛ جمع بندی: در ابن السبیل، اختلاف فقها در این است که آیا صرف نیاز در غیر وطن کافی است یا باید وطن اصلی و اتخاذی هم لحاظ شود. در نقل زکات، تقریباً اجماع وجود دارد که اصل بر مصرف در محل وجوب است، اما در شرایطی (فقدان مستحق یا اولویت شرعی در بلد دیگر) جواز نقل پذیرفته شده است. ابن حمزه وفاضل در تحریر ومنتهی و مختلف و شهید اول در دروس و شهید ثانی در مسالک و روضة البهیة واکثر از متاخر متاخرین در این صورت موافق با جواز نقل است (مستندالشیعه ۳۵۲/۹)

ثانیاً: اهل علم اختلاف دارند، در این که زکات دهنده قصد دارد زکات را انتقال دهد در شهر که مستحق زکات زیاد است، چهار قول اند؛ و اختلاف شان در انتقال دادن زکات شهری است که فقرا و نیاز مندان آن محل هنوز نیاز دارند و این انتقال دادن محل با حکمت وجوب زکات است؛ چرا که با این حکمت زکات واجب شده است، ابن قدامه گفته‌اند: مقصود از دادن زکات به فقرا این است که آنها از گدایی و تکدی بر آید اما وقتی ما نقل زکات را مباح بدانیم و این انتقال منجر شود بر این که فقرای محل هنوز نیاز مند است، محل با حکمت وجوب زکات خواهد بود. (المغنی ۵۳۰/۲). ولا یحل نقله مع المستحق فیضمن، ویجوز مع عدمه. (ارشای الراهان ج ۱/۴۲)؛ نقل دادن زکات با وجود مستحق در محل وجوب زکات، حلال نیست؛ یعنی در این صورت اصل انتقال دادن حرام است و در نتیجه اگر انتقالی صورت بگیرد، انتقال دهنده ضامن است؛ بلی در صورتی که مستحق در آنجا نباشد انتقال دادن به محل دیگر جایز است.

و با وجود مستحق در شهر جایز نیست زکات به جای دیگر انتقال داده شود (شرایع الاسلام ۱/۱۵۰) انتقال در صوتی جایز است که مستحق در آن مکان نباشد و حتی امید این که مستحقی در این جا پیدا شود، نرود؛ بلکه واجب است احتمال سایر مصارف زکات در آن مکان را هم نرود (عروة الوثقی ۲/۱۴۷)؛ وجوب اخراج زکات، ادای امانت است و این ادای امانت با ارسال نمودن در جای دیگر هم تحقق می‌یابد؛ به دلیل این که ادای امانت حق است و اگر فرستاده نشود این سبب می‌شود که حق به صاحبش داده نشده است (الفقه ۳۱/۳۴۹-۳۵۳) پس با ارسال هم ایصال حق صورت می‌گیرد. این نظر فقهای است که انتقال زکات را مطلقاً جایز می‌دانند از جمله صاحب عروه در مسئله یازدهم احکام زکات فرموده است: اقوی جواز نقل است در شهر دیگر ولو با وجود مستحق در این شهر (عروة ۲/۱۴۷، و تحریر الوسیله، مسئله ۱۰، و تفصیل الشریعة ۳۰۴/۹-۳۰۵)؛ با وجود زکات انتظار مستحقش را در آن مکان نکشد، باید انتقال بدهد (بمنقل از سلسله ینایع الفقه ۵/۳۱) اصح این است انتقال زکات با وجود مستحق در مکان وجوب زکات هم جایز است البته با قید شرط ضمانت از تلف شدنش (مسالک ۱/۴۲۸)، حق این است که انتقال دادن به جای دیگر جایز است (مستند الشیعه ۹/۳۵۲)، مسئله بدون اشکال است؛ یعنی مخالفی در این مسئله وجود ندارد و اضافه بر این که دلیل ما اطلاقات ادله هم از کتاب و هم از سنت است، قید نکرده صرف زکات را در یک محلی خاص، و صحیحه ضریس هم دال بر این است که مدائنی از امام محمد باقر علیه السلام، پرسید: «من زکات را از بین اموالم خارج کردم، و به کی بسپارم؟ حضرت فرمود: «به اهل ولایت خودت» عرض کرد در جای که من هستم از دوستان شما کسی نیست، حضرت فرمود: «بفرست به شهر که آنهاست و به آنها بسپار، و به قومی که اهل نافرمانند و در وقت نیاز به یاری، به بهانه جویی روی می‌آورد و سر انجام کار شان دشمنی و خون ریزی است، ندهید (وسایل الشیعه ۹: ۲۲۲/ابواب مستحقین زکات، ب، ۵، ح ۳) این روایت صریح در مطلوب است؛ انتقال زکات به مستحق واقعی شان رسانده شود (المستند للعروة الوثقی ۲۴/۲۲۴).

دلیل این اقوال: اصل و اطلاقات ادله و روایات مستفیضه مثل صحیحه هشام بن حکم و مرسله وسایر روایت که در باب زکات آمده از جمله این روایت «... فی الزکاة یبعث بها الرجل

الی بلد غیر بلده، قال: «لابأس ان یبعث بالثلث او الربع.. شک ابو احمد) (مستند الشیعه، ۳۵۲/۹-۳۵۷، ۳۵۷، والکافی ۵۵۴/۳، ح ۷، والفقیه ۱۶: ۵۰/۲، والوسایل ۲۸۲: ۹، ابواب المستحقین للزکات، ب ۳۷، ح ۱). با این نظرات که تمام مال زکات را به محل دیگر انتقال دهد بعضی فقهای معاصر مخالفت کرده است و فرموده است: مشکل است که تمام اموال زکوی را در جای دیگر انتقال داد بلکه ممنوع است اظهر این است بین نقل بعض و نقل کل مال باید تفصیل قایل شد. به دلیل؛ صحیحه هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام سؤال نمود: «مردی که زکاتش را پرداخته که تقسیم شود؛ آیا او مقدار از آن مال را از شهر که خودش هست می تواند در شهر دیگر بدهد؟ امام فرمود «لابأس» (وسایل الشیعه باب: ۳۷ از ابواب مستحقین زکات حدیث ۱) تقریب استدلال این است که این روایت ظهور دارد به جواز نقل دادن شیئی از زکات را از شهر که واجب شده به شهر دیگر نه تمام مال زکات را نظر به این روایت نقل دادن کل اموال زکوی در جای دیگر نیاز به دلیل دارد، و تعدی دادن از بعض به کل مال در انتقال بدون دلیل ممکن نیست. به اعتبار این که در روایات خیلی زیاد از نقل دادن زکات از شهری به شهری دیگر سوال شده است این یک چیزی روشن است بر علاوه این که انتقال دادن تمام زکات در جای دیگر خلاف ارتکازات اذهان عرف است. اضافه بر این که مقتضای ظاهر هر دو صحیحه ای که ذکر شد، عدم جواز انتقال همه اموال را می رساند، بنا بر این که این صحیحه هشام بن حکم در جواز نقل دادن بعض اموال صراحت دارد و صلاحیت دارد که قرینه باشد بر این که ما دست از اطلاعات صحیحین متقدمین بر داریم از باب تطبیق نمودن نص بر ظاهر چون آن دو صحیحه ظاهر است و صحیحه هشام بن حکم نص است لذا مقدم می شود.

و نتیجه: جایز است بر مالک انتقال دهد شیئی از اموال زکاتی را به شهر دیگر و باقی را در همان محل تقسیم کند اما نقل دادن زکات به صورت کلی در شهر دیگر با وجود مستحق، علی الظاهر جایز نیست هم تکلیفاً؛ یحرمت یا اقلاً کراهت را برساند، وهم وضعاً؛ یعنی جای دیگر اگر داده شود مال آنها نباشد. پس خوردن آن بر این نیاز مندان دچار تکلیف می شود. (تعالیق مبسوطه: ۲۰۵/۶)، و در کتاب الخلاف شیخ طوسی، و شرایع علامه حلی، و الارشاد، و تذکره ولمعه، والبیان: قایل به عدم جواز نقل در جای دیگر شده اند. صاحب حدائق فرموده اند:

مشهور بر این است انتقال دادن جایز نیست. (مستندالشیعه ۳۵۷/۹)، و دلیل فقهای که مانع از انتقال بود این است که: اجماع فقها بر این است که نباید زکات را در جای دیگر نقل داد. ولی این دلیل مردود است؛ زیرا با بودن مخالفین طرف مقابل اجماعی وجود ندارد. و دلیل دیگر مانعین انتقال زکات این است که در انتقال زکات یک نوع مجازات است؛ چون انجام وظیفه شرعی پرداخت زکات در منطقه بود و از این وظیفه تخطی کرده است. و دیگر این که انتقال دادن یعنی متعرض شدن اتلاف زکات؛ این متعرض شدن بر اتلاف خودش حرام است و منافعی با فوریت زکات است. (مستندالشیعه ۳۵۲/۹-۳۵۷).

اختلاف اقوال فقها: قول اول مکروه دانسته نقل دادن زکات را از شهر به شهر دیگر؛ زیرا صدقات هر شهری جدای از دیگری است و این مذهب حنفیهاست. (فتح القدیر ۲/۲۸، و حاشیه ابن عابدین ۲/۶۸-۶۹). و (علامه فی المنتهی ۱/۵۲۹، و ابن حمزه، الوسيلة: ۱۴۰)؛ خلاصه: دلیل توصیه به خرج کردن زکات در همان محل، هم جلوگیری از اختلاف است و هم این که گروهی آن را مستحب دانسته؛ یعنی خرج کردن در محل را (کما فی المدارک: ۲۷۱/۵)؛ صرف خرج کردن به محل وجوب زکات بنا به اختیار ما هم مستحب است (مستندالشیعه ۳۵۷/۹) و حنفیها دو مسئله را از این حکم استثنا کرده: مسئله اول: این که زکات دهنده زمانی می‌تواند انتقال دهد از باب صله‌ای ارحام بر اقربایی نزدیک شان باشد و زکاتش را بر آنها برساند. مسئله دوم این که نقل دادن زکات برای قومی باشد که خیلی نیاز مند شدید نسبت به فقرای منطقه‌ای که زکات واجب شده، باشد.

دلیل: کلام پیامبر خداست: «از اغنیایی شان بگیری و به فقرای شان بر گردانید» این مطلب را بخاری در مسئله زکات در باب وجوب زکات: (ح ۱۳۰۸، و مسلم در باب ایمان باب دعا الی شهادتین و شرایع الاسلام: ۲۷) آورده اند. وجه استدلال این است که این خطاب برای اهل یمن بوده و مقصود فقرای آنهاست نه غیر آنها. از این استدلال جواب عینی داده شده است برای این حدیث؛ این استدلال درست نیست؛ چون ضمیر در فقرائهم بر می‌گردد به فقرای مسلمین نه تنها فقرای اهل یمن و این اعم از آن است که به فقرای این شهر آن شهر توجیه کنیم (عمدة القاری ۲۳۶/۸).

ثانیاً: حدیث از ابی جحیفه است « قدم علينا مصدق رسول الله ﷺ فأخذ الصدقة من اغنيائنا، فجعلها في فقرائنا، فكنت يتيماً فاعطاني منها قلوصاً» قلوص به ناقه‌ای گفته می‌شود که جوان باشد. بنا بر لغت مصباح المنیر؛ ولی این حدیث را غریب و ضعیف شمردن، (ابن قتیبه: ۲۴۰/۱). در این حدیث آمده که صدقه دهندگان رسول‌خدا آمدن از اغنیایی ما صدقه می‌گرفت و به فقرای ما میدادند، من یک فرد یتیم بودم برای من از زکات یک ناقه‌ای جوان دادند. اما بعضی دیگر این حدیث را نیکو شمردند و گفتند این حدیث دلالت می‌کند بر این که زکات هر شهر به فقرای همان شهر باید صرف شود و در منطقه‌ای دیگر انتقال داده نشود (بحث نقل زکات: عثمان شبر ص ۵).

ثالثاً: صرف زکات هر شهر به اهل خودش یک نوع مراعات حق هم جواری است. قول دوم: این است که، انتقال زکات بیشتر از مصافت قصر نماز نباشد؛ این نظریه از مذهب مالکیه و شافعیها و ظاهراً نظر حنبلیهاست. جز این که مالکیها گفتند: در مورد اموال (مثل زمین، محصولات کشاورزی، دام و اموالی که آشکار و قابل مشاهده است) ملاک و معیار، محل و شهری است که خود مال در آن قرار دارد. یعنی اگر این نوع مال در شهر خاصی باشد، احکام و مقررات آن مال بر اساس همان شهر سنجیده می‌شود.

اما در مورد نقدینگی (پول) و کالاهای تجاری، ملاک، شهری است که مالک آن در آنجا سکونت یا حضور دارد. یعنی حتی اگر کالا یا پول در جای دیگر باشد، برای این نوع مال، موقعیت و محل زندگی مالک معیار است. منتهی مالکیها یک استثنا در این مسئله قایل شده اند؛ کسی که نیاز مند تر از نیازمندان محل باشد در این هنگام انتقال دادن واجب می‌گردد، ولو به اندازه اکثر آن مال باشد. (فتح القدير ۲/۲۸، وحاشیه دسوقی ۱/۵۰۰، و شرح المنهاج ۳/۲۰۲، والمغنی ۲/۶۷۱، والانصاف ۳/۲۰۲).

دلیل: اولاً حدیث که قبلاً از معاذ نقل شد که « فترد فی فقرائهم» به فقرای همان شهر باید پرداخت

مناقشه: قبلاً هم این مناقشه صورت گرفت که ضمیر در «فقرائهم» بر کل فقرای مسلمین بر می‌گردد (عمدة القاری ۸/۲۳۶).

ثانیاً عمر معاذ را به یمن فرستاد و چیزی از زکات هم با او فرستاد و سپس عمر منکر شد و گفت: من تورا به عنوان یک مامور جمع آوری مالیات یا جزیه نفرستادم، بلکه تورا فرستادم تا از ثروت مندان مردم بگیری و به فقیران شان باز گردانی، معاذ در جواب گفت: چیزی را که تو مرا برای آن فرستادی؛ یعنی گرفتن از ثروت مندان و دادن به فقرا، من انجام نمی‌دهم، مگر این که کسی خودش با میل بدهد؛ این روایت برای نشان دادن روحیه‌ای عدالت و پرهیز از اجبار در صدر اسلام استفاده می‌شود. (اخرجه ابو عبید فی الاموال، ۷۸۴، و سند این حدیث ضعیف است.

ثالثاً عمر بن عبدالعزیز زکات را از خراسان با خود به شام آورد؛ دوباره برگرداند به خراسان. (عمدة القاری ۲۳۶/۸). جواب این است که این نقل حمل بر این می‌شود که اهل خراسان را کفایت نمی‌کرده بلکه افراد مستحق تری در آن سر زمین بوده لذا زکات‌ها برگردانده شده (همان مدرک:).

قول سوم: نقل زکات از شهری به شهر دیگر مطلقاً جایز است؛ این قول مذهب شافعیهاست. بنابر غیر صحیح، که از مالک نقل شده، و حنبلیها توجیه نمودند که هنگامی که امید یک مصلحت در آن باشد، به شرط که از حد مسافت قصر نماز بیشتر نباشد (الانصاف ۲۰۱/۳، والفروع ۵۶۰/۲).

دلیل: قول خداوند در این آیه «انما الصدقات للفقرا والمساکن والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم...» مطلق است و مقید به مکان خاص نشده است. ثانیاً معاذ به اهل یمن گفت: جای زکات تان از جو ذرت، لباسها و پوشیدنی‌های که در روز پنجشنبه پوشیده می‌شود بیارید برای شما آسان تر است و برای اصحاب پیامبر در مدینه هم این بهتر از جو ذرت است (اخرجه البخاری، باب عروض زکات) (برگرفته از الوطن والاستیطان ۲۰۶/۱) مناقشه: این اثر ضعیف است. ترجیح: بعد از دقت نظر به تمام اقوال در این مسئله و ادله هر قول و مناقشات که وارد شده است، روشن می‌شود که:

۱- احادیث صحیحه دلالت دارد بر این که زکات از اغنیا گرفته شود و به فقرا همان بلد داده شود.

۲- فقیر و نیازمند وقتی اموال زکاتی را می‌بیند چشم به آن می‌دوزد؛ چاره‌ای نیست که بر

آنها ندهد؛ چون کراهت دارد بیشتر کینه، حسد و دشمنی نسبت به ثروتمندان به وجود نمی‌آید.
۳- دین اسلام حرص می‌ورزد بر این که تکفل اجتماعی بین تمام افراد جامعه با مشابه عیال یک خانواده و قریه و یک شهر به وجود بیاید و تحقق پیدا کند.

۴- توزیع زکات در محل وجوب زکات منجر می‌شود بر این که؛ ذاتاً در تمام اقلیم فقرای شان را کافی باشد. (بحث نقل زکات، لشبیر: ۱۰) و شیخ الاسلام گفته سلف ما گفته‌اند: همسایگان مال نسبت به زکات سزاوار تراند، و سلف ما کراهت داشتند از این که نقل داده شود زکات در شهرهای تحت سلطنت و غیر آن، به دلیل این که اهل کل قریه هر مقدار زکاتی که در نزد شان هست به همان مقدار اکتفا نمایند. (الاختیارات/۱۴۷).

پس در نتیجه جایز نیست از این اصل خارج شود. مگر این که سبب دیگر برای خارج کردن زکات وجود داشته باشد. ثانیاً وقتی که ما به حکمت وجوب زکات فکر کنیم، می‌بینیم که مقتضای حکمت زکات این است ما قایل به جواز نقل زکات شویم در جای که ترجیح مصلحت در شهر که غیر از شهر وجوب زکات باشد. به دلیل این که اساس مشروعیت زکات دفع نیاز مندی هاست. و نیاز مندیها هم نظر به اختلاف اشخاص و مکانه و زمانها باهم مختلف اند؛ گاهی در غیر شهر که زکات واجب شده است مصلحت نیازمندان آن جا تعیین پیدا می‌کند. پس در این هنگام نقل دادن زکات نکوست. سوم این که بر عدم جواز نقل زکات ما دلیلی صریح نیافتیم از جمله چیزی که قول به جواز نقل را کمک و پشتیبانی می‌کند وجود مصلحت است در نقل زکات. (فقه الزکات ۲/۸۱۸). شیخ الاسلام گفته محدود کردن نقل زکات در محدوده‌ای که نماز قصر می‌شود، نیز درست نیست؛ چون ما دلیل شرعی بر آن نداریم. و جواز نقل زکات و هرچه در حکم آن باشد، مصلحت شرعی داشته باشد. جایز است (الاختیارات/۱۴۸).

صورت سوم: زکات بر شخصی واجب شد و مال او در شهر دیگر باشد، برای این صورت دو حالت متصور است:

حالت اول این که: در وطن دیگر که وطن اصلی اوست یا وطن اتخاذی اوست، نیاز مند وجود دارد. جمهور فقها بر این است که زکات به جای که بر مال واجب شده واجب است (حاشیه

رد المحتار ۲/۳۵۴، وتبيين الحقايق ۱/۳۰۶). پس نتیجه این شد که: اگر مال شما در شهری باشد [چه خودتان آنجا زندگی کنید یا رفت آمد داشته باشید]، باید زکات را در همان شهری بدهید که مال در آن است، نه در شهر محل اقامت اصلی تان. یعنی محل وجود مال، معیار پرداخت زکات است. خروشی هم از قول مالکیه حکایت کردند که: ادای زکات به همان موضع که واجب شده است، واجب است و مالک در آن حضور دارد، و نیاز مندان نیز در آنجا هستند و یا در منطقه‌ای که نزدیک در آن محل است (شرح خروشی ۲/۲۲۳، و مواهب الجلیل ۲/۳۵۷) این حکم برای این است که زکات همانجا خرج نیاز مندان همان منطقه شود و از انتقال بی مورد آن در مناطق دیگر جلوگیری شود. و شافعی‌ها این نظر را دارد که: اگر برای فردی مال در شهری باشد که خودش به شهر دیگر ساکن باشد، زکاتش به نیازمندان همان محل که مال مزکی است تقسیم می‌شود فرقی ندارد که از اقربای صاحب مال در آنجا باشد یا از غیر اقربایش باشد، نیازمندان. (الام ۲/۸۵، و مغنی المحتاج ۴/۱۹۱)، حنابله و هم چنین ابن مفلح گفته‌اند: لازمه این مطلب این است که اگر کسی خودش در یک شهری باشد و مالش در شهر دیگر قرار داشته باشد، باید زکات را در همان شهری پردازد که مال در آن است. این حکم به صراحت بیان شده است. (الفروع ۴/۲۶۶، و شرح الکبیر ۲/۶۸۱)، طبق این نظریه هم ملاک محل پرداخت زکات، محل وجود مال است، نه محل زندگی مالک. و طبق نظر بعضی فقهای شیعه هم بنا بر قول که نقل دادن مال مزکی حرام باشد واجب است در محل وجوب زکات صرف شود و بعضی فرموده‌اند صرف کردن در محل وجوب زکات مستحب است و نقل دادن آن در محل زندگی خود صاحب مال جایز است (مستند الشیعه ۹/۳۵۷)

اما حالت دوم: این که شخص در شهری باشد که او از هم وطنان آن شهر نیست و وطن اتخاذی او هم نیست، بلکه در آنجا مسافر است. علی‌رغم اتفاق همه فقها بر این است که تا وقتی نیاز مندی در آنجا باشد دفع زکات در آنجا واجب است، و حتی از اقسام هشت‌گانه مستحقین در آنجا وجود دارد تقسیم کند و شرط نیست که در وطن اصلی خود پردازد؛ در مدونة الکبیر آمده: از مالک در باره مسافری که در سفر بود زکات واجب شده بود، سوال شد آیا زکات را در سفر که شهر او نیست می‌شود تقسیم کرد؟ گفت بلی، (المدونة الکبری ۱/۳۳۵) و

نوی از شافعی هم عین این را حکایت کرده است و گفته‌اند: زکات را خرج نیاز مندان کند و اگرچه تاجر باشد هنگامی که سال زکات مال در سفرش رسیده باشد (المجموع ۶/۲۲۲).
ابن قدامه از حنبلی‌ها حکایت کرده اقتضا دارد که تاجر وقتی سر آمد سال بر اموالش در هر موطن که باشد بپردازد (المغنی ۲/۵۳۰).

نتیجه

بررسی موضوع نشان داد که در باب ابن السبیل، هردو فریق بر این اتفاق نظر دارند که ملاک استحقاق، نیاز واقعی در مکان فعلی است، نه توانگری در وطن اصلی؛ اما در قیود و شرایط آن، اختلافاتی جزئی میان امامیه و مذاهب اهل سنت وجود دارد.
در باب نقل زکات، امامیه بیشتر بر لزوم پرداخت در بلد وجوب تأکید دارند و نقل آن را بدون ضرورت، خلاف احتیاط می‌دانند؛ در حالیکه اهل سنت انعطاف بیشتری نشان داده و نقل زکات را در صورت وجود مصلحت یا ضرورت اجتماعی جایز می‌شمارند.
نقش وطن و استیطان در هردو مبحث، به عنوان شاخص اصلی تعیین استحقاق و محل مصرف، مشترک است؛ اما شیوه‌ای تفسیر این مفاهیم در دو فریق، باعث تفاوت در نتایج عملی می‌شود.
این مطالعه آشکار ساخت که تبیین دقیق وطن و استیطان و تطبیق آن با شرایط جدید اجتماعی، می‌تواند به مدیریت عادلانه‌تر زکات در جوامع اسلامی کمک کند و زمینه‌ای نزدیک‌تر شدن دیدگاه‌های فقهی فریقین را فراهم آورند.

کتابنامه

- قرآن کریم (سوره توبه/٦٠)
- ابن منظور، لسان العرب، ج ١٣، انتشارات: دارصادر- بیروت، ١٤١٤ق، طبعة الثالثة.
- ابوالفتوح، ناصر، المغرب، فی ترتیب المغرب، ج ٢، انتشارات: مکتب الاسامة بن زید حلب، ١٩٧٩م، طبعة الولی.
- احمد بن غانم، شهاب الدین، الفواکه الدوانی، انتشارات: دارالفکر ١٤١٥ق، بی چا.
- امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ١، کتاب الزکاة، مسائل مربوط به نقل زکات.
- الجزیری، ابوسعادات، النهایة فی غریب الاثر، الناشر: مکتبة العلمیة، بیروت- لبنان، ١٣٩٩ق، بی چا، بی تا.
- جوهری، الصحاح فی اللغة، بی نشر، بی چا، بی تا.
- حائری، محمد صادق، فقه الزکاة، تهران: نشر بوستان کتاب.
- دالی، مصطفی، محمد موسی، الوطن والاستیطان، ج ١، نشر عربستان سعودی.
- سبحانی، جعفر، فقه الاقتصاد الاسلامی، قم: مؤسیسه امام الصادق علیه السلام.
- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ٢، کتاب الزکاة، نشر جامعه مدرسین.
- شیخ طوسی، المبسوط، ج ١، کتاب الزکاة، فصل فی نقل الزکاة
- _____، تهذیب الاحکام، ج ٤، ابواب زکات، دارالحديث.
- شیخ کلینی، الکافی، ج ٣، باب من یتحق الزکاة، دارالکتب الاسلامیة.
- شیخ محمد حسن، نجفی، جواهر الکلام، ج ١٥، مبحث مصرف الزکاة ونقلها.
- الصاوی، احمد بن محمد، حاشیة الصاوی، انتشارات: مصدر الکتاب موقع الاسلام، بی چا، بی تا.
- فیاض، محمد اسحاق، شرح عروة الوثقی- کتاب الزکاة، قم: مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام.
- فیروز آبادی، قاموس المحيط، انتشارات: مؤسیسه رسالت، بیروت- لبنان، ١٤١٦ق، الطبعة الثامنة.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر، انتشارات: مکتبة العلمیة- بیروت، بی چا، بی تا.
- محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ١، کتاب الزکاة، مبحث مصرف الزکاة.

بررسی تأثیر وطن و استیطان در زکات نسبت به ابن السبیل و انتقال زکات به وطن ... □ ۱۳۳

مطهری، مرتضی، مسئله مالکیت در اسلام، تهران: صدرا، بخش مربوط به زکات.
معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، ج ۵، بخش تفسیر اجتماعی آیات زکات.
مغریبی، شمس الدین، مواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل، انتشارات: دارعالم الکتب
۱۴۲۳ق، الطبعة الخاصة.

موسوی، بجنوردی، سید محمد، القواعد الفقهیه، ج ۴، قم: دارالفکر.
موسوی، خمینی، سید علی، بررسی فقهی-کاربردی زکات در جوامع معاصر، مجله فقه اهلبیت،
شماره ۲۲.

یزدی، سید محمد کاظم، عروة الوثقی، ج ۲، کتاب الزکاة، فصل فی مصرف الزکاة.